

در گفت‌وگو با کمال اطهاری مطرح شد:

# ایران؛ گرفتار در تله‌های متعدد معرفتی و معیشتی



بی‌آبی، در ماندگی و فقر مطلق مردمان سیستان و بلوچستان و خوزستان، احتمالاً تصاویری هستند که این روزها بسیار مشاهده کرده‌ایم. نه فقط سیستان و بلوچستان و خوزستان که بسیاری دیگر از شهرها و روستاهای ایران، امروز در وضعیتی هستند که مردمانش همچنان دغدغه آب و نان دارند. «کمال اطهاری»، پژوهشگر توسعه معتقد است اگر استان‌هایی چون سیستان و بلوچستان و اصلاً اگر کل ایران تاکنون توسعه نیافته، به این دلیل است که ما در تله فضایی فقر گیر افتاده‌ایم. مشروح گفت‌وگو با این اقتصاددان در ادامه می‌آید.

**چرا با گذشت ۴۰ سال از انقلاب همچنان مناطقی در ایران مثل سیستان و بلوچستان و خوزستان آن قدر توسعه نیافته‌اند که مردمانش از عهده تامین نیازهای اساسی خود بر آیند و آیا راجع به مفاهیمی نظیر توسعه ناموزون می‌تواند توضیحی کافی باشد؟**

به طور کلی ایران فاقد الگوی توسعه‌بخش است. بعد از انقلاب، الگوی توسعه‌ای که پیش از این وجود داشت به تدریج کاملاً از دست رفت. به نظر من واژه توسعه ناموزون برای بیان علت عقب‌ماندگی مناطقی مثل سیستان و بلوچستان و خوزستان کفایت نمی‌کند. اینها تله‌های فضایی فقر هستند و تله فضایی فقر، تله‌ای است که در آن فقر باز تولید می‌شود و به دلایل مختلف شکل می‌گیرد. این روند باعث می‌شود انباشت سرمایه انسانی، مالی، زیرساختی و اجتماعی امکان پذیر نباشد و به این ترتیب روز به روز بر سختی و پرتراکم شدن فقر در این مناطق افزوده شود.

جوامعی که مدل توسعه درستی ندارند و حتی در یک فرایند متعارف هم نمی‌توانند با آزمایش و خطا به مدل درستی برسند، دچار قفل شدگی نهادی یا همان تله نهادی می‌شوند. توسعه ناموزون در تجربه تاریخی بشر کم و بیش اجتناب‌ناپذیر بوده و در پیشرفته‌ترین جوامع هم رخ داده اما وقتی جامعه‌ای الگوی توسعه داشته باشد و این الگو هم به خوبی تدوین و اجرا شود، در طول زمان این تله‌های فقر و عدم توازن از بین می‌رود. در اروپا مناطق جنوبی ابتدا پیشرفته‌تر از مناطق شمالی بودند و اصلاح‌رسانان از ایتالیا شروع شد ولی به تدریج مناطق شمالی تر توسعه پیدا کردند و بعد مناطقی مثل کشورهای اسکندریه و یونان که اصلاً توسعه نداشتند، توسعه یافتند طوری که جزو پیشرفته‌ترین و خوشبخت‌ترین کشورهای جهان شدند. این وضعیت در تجربه کشورهای توسعه‌یافته و به اصطلاح جهان سوم هم قابل مشاهده است. برخی از کشورها که زودتر در مسیر توسعه قرار گرفتند، الان عقب‌تر از کشورهایی هستند که دیرتر وارد این مسیر شدند. به طور مثال ایران زودتر از کره جنوبی برنامه توسعه را شروع کرد اما در طول زمان کره جنوبی توانست مدل توسعه خود را پیدا کند و جلو برود و در مقابل ایران در تله توسعه گرفتار شد.

بدترین تله‌های توسعه است. کشوری که دچار این تله شده‌اند نمی‌توانند نوآوری کنند و بهره‌وری خود را بالا ببرند، تله نهادی دارند و دچار فساد هستند، بی‌اعتمادی مردم در این کشورها بالاست و مشارکت روز به روز ضعیف‌تر می‌شود و همچنین تله محیط زیست دارند یعنی با تغییرات اقلیمی، روز به روز وضعیت محیط زیست آنها بدتر می‌شود. در مجموع این نشان می‌دهد که این کشورها نتوانستند الگوی توسعه را سامان دهند. تله‌های توسعه، تله‌های فقر را تشدید می‌کند.

**از الگوی توسعه‌ای صحبت کردید که پیش از انقلاب وجود داشت اما بعد از انقلاب به تدریج از بین رفت. چه اتفاقی افتاد که ایران از مسیر توسعه بازماند؟**

ایران در دوران رژیم پهلوی در زمینه توسعه صنعتی از کشورهای دیگر موفق‌تر بود اما در اواخر آن دوره، تصمیم‌ناگهانی حزب رستاخیز و فشارهای زیادی که وارد شد، همه چیز را به هم زد. در واقع تضادهایی که در اثر رشد یک کشور به وجود می‌آید باید حتماً با الگوی نوینی ساماندهی شود، یعنی نهادها باید تغییر کنند اما نهاد سلطنت دیکتاتوری قفل شد و با این قفل شدگی، خود را سرنگون کرد و نتوانست به سمت توسعه پیش برود.

بعد از انقلاب مجموعه‌ای که حاکمیت را به دست گرفت دارای تضادهای زیادی بود. چنین تضادی را ما در دوران مشروطه نداشتیم چون روشنفکران مشروطه که الگوی توسعه را تدوین و سازمان برنامه بودجه را ایجاد کرده بودند، یکپارچه بودند. البته بین یکپارچگی و یکدستی تفاوت وجود دارد. بلشوی فکری که از ابتدا هم وجود داشت، شدت گرفت. عده‌ای می‌خواستند برنامه‌ریزی کنند و عده‌ای دیگر می‌گفتند برنامه‌ریزی ضد اعتقادات مذهبی است. این تضادها در بالا مانع از تفکرات عقلانی شد طوری که هر زمان این جریان خواست عقلانی شود (مثل دولت اصلاحات) بازگشت آن عدم عقلانیت به حاکمیت، مانع از توسعه شد.

به این ترتیب نهادهایی که در ابتدا با حسن نیت ساخته شدند، غیرعقلانی بودند و در نهایت هم کژکار کرد و فسادآفرین شدند. این جریان فساد، با تسخیر دولت سعی کرد تا قوانینی بگذارد که کاملاً منافع خود را تامین کند. به همین دلیل است که عدم عقلانیت در برنامه الگوی توسعه به قانون گذاری برای رانت تبدیل شد و این به قفل شدگی نهادی در ایران انجامید. قفل شدگی نهادی در واقع باعث عقب‌ماندگی شد. پس دیگر نمی‌توانیم این را توسعه نامتوازن بنامیم بلکه قفل شدگی نهادی است که تمام ثمرات فعالیت‌های اجتماعی را می‌مکد و سرمایه را برای انباشت بر نمی‌گرداند.

نخستین جاهایی که از این انباشت محروم می‌شوند، مناطق عقب‌مانده هستند. به علاوه اقوامی که تعارض بیشتری با مرکز دارند، عقب‌ماندگی شدیدتری را تجربه خواهند کرد چرا که اجازه مشارکت پیدا نمی‌کنند و صدایشان شنیده نمی‌شود. این جریان تله فضایی فقر را ایجاد می‌کند که در آن به صورت مداوم فقر باز تولید می‌شود چون نیروی

می‌کند و رانت، نیروهای مولد را کنار می‌زند. در واقع ما حتی نتوانستیم صنعتی شدن خود را ادامه بدهیم، چه برسد به اینکه وارد اقتصاد و جامعه دانش شویم. گفت‌وگو با آقای محمدی‌نیا، مدیر عامل این وضعیت هم رانت است چون رانت ثمره فعالیت اجتماعی را می‌مکد. در اثر همین رانت، سالانه ۵۰ میلیارد دلار از چرخه انباشت سرمایه در ایران خارج می‌شود و اتفاقاً روند آن هم فزاینده است. درست به همین دلیل است که زمانی که رشد اقتصادی کاهنده است، تعداد میلیاردهای ایرانی فزاینده می‌شود. خب این ثروت از طریق رانت و تورم ایجاد شده و دیگر هم به فرآیند انباشت سرمایه بازمی‌گردد. همین چرخه در سرمایه‌داری هم وجود دارد اما در آنجا سرمایه انباشت می‌شود و بعد از مدتی، به اصطلاح سرریز می‌کند و برای همین است که توسعه نامتوازن همیشه بقا پیدا نمی‌کند، به خصوص اگر برنامه‌ریزی و آمایش هم باشد دیگر چنین اتفاقی نمی‌افتد. از طرفی دیکراسی خیلی مهم است. اگر صدای مردم شنیده شود و مردم مجبور نباشند برای هر کاری اعتراض کنند، قفل شدگی نهادی اتفاق نمی‌افتد. پس تله نهادی روز به روز سخت‌تر می‌شود و به تبع آن تله توسعه نیز سخت‌تر خواهد شد.

**گفتمان توسعه در ایران بعد از انقلاب چه جایگاهی در بین روشنفکران و سیاستمداران داشته و دارد؟**

بعد از دولت اصلاحات، یعنی در دو دهه اخیر مکالمه‌های که در حوزه سیاسی بود، جهت توسعه‌بخش نداشت. اینها مانع از گفتمان توسعه در ایران می‌شوند؛ گفتمانی که به الگوی توسعه دانش‌بنیان بینجامد. در دوران مشروطه الگوی توسعه‌ای که روشنفکران ارائه دادند، برای صنعتی شدن کفایت می‌کرد اما بعد از انقلاب، جهان در حال ورود به دوران پساصنعتی یا همان اقتصاد دانش بود اما در آن دوره به این موضوع توجهی نشد. یکی از دلایلی که تله توسعه در ایران به این اندازه سخت شده است این است که بهترین‌های حوزه سیاسی ما (البته اگر صنعتی شدن از توسعه در ذهن دارند. اقتصاد دانش، اقتصاد است که در آن دانش، آفریده و بعد فراگیر می‌شود تا پیشران توسعه شود و توسعه اقتصادی و اجتماعی صورت بگیرد. در این اقتصاد، دانش نقش پیشران دارد و نه کار و سرمایه و منابع طبیعی. به عنوان مثال حجم دارایی‌های ناشی از دانش در بورس‌های کشورهای پیشرفته در دهه هفتاد، ۳۰ درصد بود و باقی آن از دارایی‌های ملموس یعنی ماشین‌آلات تشکیل شده بود که این وضعیت الان معکوس است، یعنی سهم دارایی‌های ملموس در بورس نسبت به دارایی‌های ناشی از دانش کمتر است. در این اقتصاد، نوآوری حرف اول را می‌زند. الگوی توسعه باید با این زمینه تدوین شود تا جامعه ما بتواند وارد اقتصاد دانش و جامعه دانش شود. در آن جامعه دانش هم جامعه‌ای است که در آن دانایی به توانایی مردم برای بهبود زندگی و ارتقای آنها تبدیل می‌شود، چیزی که به نوعی درآمد اساسی ما هم جزو اهداف جمهوری اسلامی بود؛ هدفی که تحقق پیدا نکرد.

رفتن به این مسیر، الگو و سیاست رفاهی خاص خود را می‌طلبد اما بعد از انقلاب نه تنها آن سیاست رفاهی که دستاورد انقلاب بود را ناپدید کردیم بلکه سیاست رفاهی که مورد نیاز توسعه صنعتی بود را هم کنار گذاشتیم، حال آنکه در دوره‌های بالارخه کارگران خانه داشتند اما الان کارگران بدون خانه‌ها می‌شوند!

در زمینه دانش هم عملاً کاری انجام نمی‌شود. خیلی از خدمات آموزشی، خصوصی شده و در چنین وضعیتی کسانی که توانایی مالی دارند فرزند خود را یا به خارج می‌فرستند یا در مدارس خاص ثبت‌نام می‌کنند و بعد هم مدعی می‌شوند که ژن برتری نسبت به دیگران دارند. خب این مجموعه را نگاه کنید؛ تله دانش رخ داده و سلسله مراتب باز تولید می‌شود و تله نهادی ایجاد می‌شود که این تله نهادی وضعیت را بدتر می‌کند یعنی رانت را انباشت



ایران چنین چیزی نداریم. کشورهایی که سیستم‌های تامین اجتماعی در آنها محکم‌تر است، مثل کشورهای اسکندریه و یونان، به راحتی وارد اقتصاد و جامعه دانش می‌شوند اما اینها سیستم‌های تامین اجتماعی در آنها ضعیف است، مثل ایتالیا، یونان، اسپانیا و پرتغال، همه دچار بحران شده‌اند و این یعنی سیستم آنها کارآمد نبوده است. پس می‌بیند اهمیت الگوی توسعه و گفتمان آن در حوزه عمومی چقدر مهم است. در واقع جامعه‌ها از تله توسعه بیرون می‌آورد. وقتی ما سر مزد حداقل چانه می‌زنیم در واقع کاری برای طبقه کارگر انجام ندادیم. ما نه الگوی توسعه داریم و نه حزب و سندیکا، نه برای صنعتی شدن آمادگی داریم و نه برای ورود به اقتصاد جامعه دانش. در حوزه سیاسی هم سیاستمداران ناکارآمد داریم. خب در این وضعیت، روشنفکران باید کاری برای جامعه انجام دهند، همان کاری که روشنفکران مشروطه کردند. سطح زندگی در زمانی که روشنفکران مشروطه بودند بالا بود پس یادمان باشد این اتفاقی نبوده است.

**در ابتدای بحث به تفاوت بین یکپارچگی و یکدستی اشاره کردید و اینکه یکپارچگی از ملزومات رفتن به سمت توسعه است. تفاوت این استدلال با استدلال افرادی که معتقدند یکدستی دولت یا بهتر است بگوییم حاکمیت، مسیر توسعه را هموار می‌کند، چیست؟**

برخی فکر می‌کنند دولت یکدست معجزه می‌کند. باید بگوییم خیر، دولت یکدست در

دولت کره جنوبی، دولت چین و دولت ژاپن یکپارچه هستند یعنی در تولید و توزیع هم بورژوازی و هم کارگران نقش دارند و هر دو در قدرت هستند. بنابراین تاکید می‌کنم کشورهایی که می‌خواهند توسعه پیدا کنند و وارد اقتصاد جامعه دانش شوند باید دولت یکپارچه داشته باشند و نه دولت یکدست. دولت یکدست محکوم به فروپاشی است، همان‌طور که دولت یکدست شوروی فروپاشید. شوروی توانست صنعتی شدن را به خوبی پیش ببرد اما به دلیل همین یکدستی، وقتی جهان داشت وارد اقتصاد دانش می‌شد از این جریان عقب ماند. برای توسعه، دیکراسی و مشارکت لازم است. حالا در مورد جوامعی که گفتیم مثل کره جنوبی و چین و ژاپن، دیکراسی و مشارکت به آن معنا که در دیکراسی‌های بالغ وجود دارد، مدنظر نیست اما به هر حال مشارکت چه شکل باشد و نه دولت در این کشورها وجود دارد. اگر این توهم را که دولت یکدست می‌تواند ما را از تله توسعه نجات دهد و ما را وارد اقتصاد جامعه دانش کند، کنار نگذاریم، احتمالاً بحران تشدید می‌شود. این وضعیت تله توسعه و تله‌های فقر را تنگ‌تر می‌کند و در نتیجه واکنش جامعه بیشتر خواهد شد. به نظر من دولت کنونی آخرین تیر تر کش پروژه سیاسی است و موقعی می‌تواند از این فرصت استفاده کند که به طرف دولت یکپارچه برود و نه دولت یکدست. باید از این طریق تله‌های توسعه و فقر را از بین برد و ملت را از این درد و رنج نجات داد.

